

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوم، تابستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۰، ص ۱۸۴-۲۰۴

روابط ایران و مصر از اسلام تا دوره فاطمیان^(۱)

روون گست

ترجمه: نصرالله صالحی*

نوشتاری که برگردان آن در پی می‌آید، پژوهشی است مستند به منابع اصیل برای بازشناخت روابط ایران و مصر در سه قرن اول هجری، مؤلف در این مقاله به مطالبی از این دست پرداخته است: نقش فعال ایرانیان یمن در سپاه عمرو بن عاص در فتح مصر (۱۹ و ۲۰ هجری) و آغاز حضور موقت و دائمی شماری از آنان در آن سرزمین، نقش قاطع و تعیین کننده خراسانیان در سرنگونی امویان و تعقیب مروان - آخرین خلیفه اموی - تا مصر، رواج کلمات و واژه‌های فارسی و اصطلاحات دیوانی ایرانی در قلمرو شرق خلافت اسلامی، مهاجرت گروه‌هایی از ایرانیان به مصر و اسکان و استقرار آن‌ها در آن کشور، گسترده‌گی فعالیت تجاری ایرانیان تا شمال آفریقا، سلطه و سیطره ایرانیان بر ایالتی از مصر و تأسیس سلسله‌ای نیمه مستقل در مصر، استقرار نظام دیوان سالاری و شیوه‌های حکمرانی ایرانی در قلمرو شرق خلافت اسلامی و موارد دیگر.

واژه‌های کلیدی: ایران، مصر، فسطاط، خراسانی‌ها، روابط.

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی - دانشگاه تهران.

«یادداشت مترجم»

روابط خارجی ایران با مصر در عهد باستان، به ویژه در دوران هخامنشیان، همانند روابط ایرانیان با بسیاری از ملل در آن دوران به برکت وجود منابع و مآخذ به جا مانده و نیز به مدد تحقیقاتی تاریخی که عمدتاً توسط ایران شناسان غربی تاکنون انجام گرفته است، تا حد زیادی از وضوح و روشنایی برخوردار است. لذا نه تنها از لحاظ سیاسی از حد و حدود اقتدار و نیز قلمرو نفوذ دولت‌های (= امپراتوری‌های) ایران در آن عهد آگاهی‌های زیادی در اختیار داریم بلکه بر این نکته نیز آگاهیم که اغلب ملل همجوار فلات ایران در عهد باستان، اگر هم از جنبه سیاسی یا ارضی خارج از سیطره دولت‌های ایران بوده‌اند باز هم خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر دستاوردهای فرهنگی و تمدنی ایران قرار داشته‌اند. با ظهور اسلام و فتح ایران طومار تاریخ ایران عهد باستان در هم پیچیده شد. اما تمدن ایرانی از چنان ذات و جوهره نیرومندی برخوردار بود که چند صباحی پس از فروکش کردن گرد و غبار ناشی از فتوحات اعراب و استقرار خلافت عربی - اموی و عباسی - بار دیگر شعله‌ور شد و به تدریج خلافت عربی را در تمامیت خود مقهور ساخت. بر خلاف مصر - که در عهد باستان از تمدنی درخشان برخوردار بود، ولی در دوران اسلامی، در خلافت عربی مستحیل شد و با گذشته خود وداع گفت و ماهیتی عربی - اسلامی یافت، ایران علیرغم مغلوبیت مقطعی نظامی، نه تنها تمامیت فرهنگی و تمدنی خود را نباخت و در قوم غالب مستحیل نشد، بلکه دیری نگذشت که در شکل‌گیری تمدن جدید اسلامی سهم اصلی را از آن خود ساخت. چنان‌که در نخستین سطرهای همین مقاله، مؤلف با استناد به دیدگاه ادوارد براون می‌نویسد: «در حقیقت شاید بتوان گفت که در میان تمام اجزاء و عناصر تشکیل دهنده نظام [تمدن] اسلامی به ندرت و به سختی می‌توان عنصری یافت که در پیدایش آن، ایرانیان سهم اساسی نداشته باشند...». در خصوص چگونگی روابط ایران و مصر باید گفت که گذشته از عهد باستان، در دوران اسلامی، به ویژه در دوره فاطمی و ایلخانی، در

پرتو اسناد و منابع موجود و نیز به واسطه تحقیقات عدیده تاریخی، ما از آگاهیهای درخور توجهی برخورداریم اما روابط دو کشور در سه سده نخستین یعنی از ورود اسلام به ایران تا ظهور فاطمیان در مصر - در اواخر قرن سوم - چندان مورد کند و کاو قرار نگرفته است از این رو هر نوشته‌ی تحقیقی - ولو کم حجم - که به این دوران بپردازد، از آن جهت که می‌تواند گوشه‌ای از ابهامات را رفع و پاسخگوی بخشی از سوالات ما باشد، از هر حیث ذیقیمت و قابل توجه خواهد بود.

این مقاله با این که حدود هشتاد سال پیش (در سال ۱۹۲۲ م) در جشن نامه ادوارد براون انتشار یافته است، از آنجا که هم مستند به منابع اصیل و دست اول می‌باشد و هم از این حیث که علاوه بر اشاره به روابط ایران و مصر، اشاراتی نیز هر چند به اجمال به موقعیت و جایگاه ایران در سده‌های نخستین اسلامی دارد که برای درک نقش تاریخی ایران در قرون اولیه اسلامی از جهات بسیار، حائز اهمیت است.

قابل ذکر است که مؤلف جز در یکی دو مورد، در تمام موارد تنها به نام مؤلفین ارجاع داده و از ذکر نام کتب، سال نشر، محل انتشار خودداری کرده است. مترجم تلاش کرده تا حتی المقدور مشخصات کامل منابع در داخل [] آورده شود.



پرفسور ادوارد براون در «تاریخ ادبیات ایران» به نقش و سهم مهم ایرانیان در پیشرفت و تکامل ادبیات اسلامی پرداخته است. در حقیقت می‌توان گفت که در میان تمام اجزاء و عناصر تشکیل دهنده نظام [تمدن] اسلامی بندرت و به سختی می‌توان عنصری یافت که در پیدایش آن، ایرانیان سهم اساسی نداشته باشند. بر این اساس بسیار زیننده است که نحوه و میزان تأثیر و نفوذی را که ایرانیان بر سرزمین‌های غرب خلافت نهاده‌اند، مورد ملاحظه و بررسی قرار داد. به نظر می‌رسد که تأثیرات ایرانیان در مصر، همانند سایر نقاط، تا حد زیادی محسوس بوده است.

مقاله حاضر از لحاظ زمانی، به دوره‌ای از تاریخ دو کشور ایران و مصر می‌پردازد که این دو کشور از لحاظ سیاسی به صورت یکپارچه و جزئی از خلافت اسلامی بودند، یعنی، تقریباً زمانی بیش از سه قرن، که با آغاز فتوحات اسلامی شروع می‌شود. از این نقطه نظر بین‌النهرین سفلی (عراق) منطقه‌ای ایرانی تلقی می‌شود. صاحب منصبانی که برای این منطقه، از وجود آنها استفاده می‌شد، در زمره مورخان مشهور عرب بودند. بسیاری از اخبار و اطلاعاتی را که مورخان در آثار خود فراهم آورده‌اند عمدتاً ناقص، پراکنده و غیر مرتبط هستند، حتی اگر این امکان وجود داشت که هر گونه خبر منفرد اما مرتبط با یک موضوع را از آثار این گونه مورخان بیرون کشید، باز هم ابعاد و جنبه‌هایی از تمامیت یک موضوع در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. هر گاه آثار خطی منتشر نشده مربوط به قرون اولیه اسلامی در دسترس محققان قرار گیرد، مطمئناً دانش و آگاهی‌های ما در خصوص مسائل و موضوعات مبهم افزایش می‌یابد.

گروهی از ایرانیان مشهور به «الفارسیان» عمرو بن عاص را در حمله به مصر همراهی کردند. بنا به روایتی، ایرانیان مزبور باقیمانده سربازان باذان بودند. باذان قبل از اسلام از طرف پادشاه ایران بر یمن حکومت می‌کرد. سربازان مزبور در سوریه به آئین اسلام گرویدند و داوطلبانه در خدمت جهاد قرار گرفتند.^(۲) جای شگفتی است که چگونه آن‌ها توانستند بدون این که مسلمان شوند به سوریه برسند. بنابر روایتی دیگر «مشهور است که در میان سربازان یاد شده گروهی از ایرانیان ساکن صنعاً^(۳) بوده‌اند این نکته بطور ضمنی اشاره بر این نکته دارد که اکثر آن‌ها اهل ایران بودند و احتمالاً به عنوان اسیر در اردوگاه‌های بین‌النهرین نگهداری می‌شدند. فارسیان که تعدادشان اندک بود در فسطاط استقرار یافتند و در آنجا صاحب خطه‌ای و مسجدی شدند. مسجدشان تا قرن سوم هجری نیز معروف بود.^(۴)

کعب بن عدی التنوخی العبادی فرزند اسقف حیره، پیش از اسلام یار و همدم عمر و بعد از

ظهور اسلام از جمله صحابه بود. او در سال ۱۵ هجری به عنوان مأموریت نزد مقوقس (Muqauqis) فرستاده شد و در فتح مصر نیز شرکت جست. او که در مصر سکونت اختیار کرده بود می‌بایست در آنجا از نفوذ و اعتبار خاصی برخوردار بوده باشد، به جهت آن که بعد از تجزیه و شعبه شعبه شدن اولیه عرب‌های مصر، نام یک شعبه از عرب‌ها بر گرفته از نام کعب بن عدی التنوخی بود.^(۵)

وقوع تفرقه و اختلافات عمده در جهان اسلام جنبش‌هایی را از عراق تا مصر پدید آورد. حجر بن عدی حامی عمده علی (ع) بود که به نظر می‌رسد در کوفه ساکن بوده است، به عنوان فرستاده محمد بن ابی بکر نزد معاویه، در مصر حضور می‌یابد،^(۶) عمر بن الحکم - یکی از قاتلان خلیفه - که با حُجر و کوفه مرتبط بوده، با مصر نیز ارتباط داشته است^(۷)، اگر چه به وضوح مشخص نیست که آیا ارتباط او با کوفه به قبل از ارتباطش با مصر بر می‌گردد یا نه. گفته شده است که یک یهودی مرموز اهل صنعا به نام عبدالله بن سبا، در مرکز توطئه علیه عثمان قرار داشته است، او بعد از سفر به کوفه و بصره، در نهایت در مصر اقامت گزید.^(۸) زیاد [بن ابیه] در سال ۵۳ هجری در حدود ۱۳۰ نفر آزادی را از بصره به مصر تبعید کرد، این افراد در فسطاط اقامت گزیدند.^(۹) حنّس بن عبدالله اهل صنعا و منسوب به قبیله سبا، یکی از ایرانیان یمن بود که با علی (ع) در کوفه ارتباط داشت. او بعد از واقعه سوء قصد به جان علی (ع) و [شهادت آن حضرت] به مصر رفت و در آنجا ساکن گردید. به نظر می‌رسد که حنّس در سرزمینهای غرب خلافت، رهبری دارای احترام بوده و در شمال آفریقا و اسپانیا زندگی پر حادثه و پرماجرایی داشته است.^(۱۰)

موسی بن نصیر فاتح اسپانیا فرزند فرد اسیری بود که در سال ۱۲ هجری در عین التمر در نزدیکی انبار محبوس بود. او پیش از این که به خدمت عبدالعزیز بن مروان در مصر درآید در بصره منصبی اداری بر عهده داشت. احتمالاً خانواده موسی در مصر سکنی گزیده و دو یا سه

نفر از آنها در اواخر دوران اموی مصدر خدمات عمومی بوده‌اند.^(۱۱)

عبدالله بن خُدامر که اهل صنعا و مولایی از قبیله سبع بود از سال ۱۰۰ تا ۱۰۵ هجری قاضی مصر بود. فرزند او، یزید نیز در سال ۱۱۴ هجری منصب قضا داشت.^(۱۲) از نام خدامر این چنین به نظر می‌رسد که او به طور مسلم ایرانی بوده است.

فقیه مشهور؛ الیث بن سعد که در قلقشنده مصر به سال ۹۴ هجری تولد یافت به خانواده‌ای اصالتاً اصفهانی تعلق داشت، آنها از موالی خانواده رؤساء و فرماندهان قبیله فهم در مصر بودند. خانواده لیث بن سعد با خالد بن ثابت که از اولین فرماندهان مصر بود ارتباط داشتند، بنابر رابطه فوق که احتمالاً در نیمه اول قرن نخست ایجاد شده بود. خالد که در سال ۵۴ هجری در قید حیات بوده از جمله صحابی است که در فتح مصر مشارکت داشته و لذا در تاریخ مصر یک یا دو بار ذکری از او به میان آمده است. مشهور است که پدر الیث از موالی قریش بوده و بعداً در خدمت نظامی (افتراض) قبیله فهم در آمده و بدین جهت با قبیله مزبور خویشاوندی یافته است.^(۱۳)

واژه‌های دیوان، قیروان که برای اطلاق به کل منطقه اردوگاهی عرب‌ها در فسطاط^(۱۴) به کار می‌رفته، و نیز واژه فُرانق^(۱۵) - یا راهنمای برید - از جمله اصطلاحات ایرانی بودند که در قرن اول هجری در مصر رواج داشته‌اند.

اکنون به دوره عباسی می‌پردازیم. در هنگام تأسیس خلافت عباسی ۱۳۲ ق/ ۷۵۰ م، شمار کثیری از ایرانیان به مصر حمله کردند. سیوروس (severus) که گزارشات یک شاهد عینی را ثبت کرده است، تعداد سپاهیان عباسی را که مروان را تا مصر تعقیب کردند تا یکصد هزار سواره نظام نوشته است^(۱۶) - البته این برآورد تلویحی و ضمنی است زیرا همه این سپاهیان نمی‌توانستند سواره نظام باشند - گزارش مزبور همچنین بر این امر تصریح دارد که در میان لشکریان فوق مردمان غیر عرب که او آنها را می‌شناخته وجود داشته است. او از این مردمان

همواره به عنوان خراسانیان یاد می‌کند. اینان که به «مسووده» معروف بودند همگی ایرانی نبودند، بلکه در میانشان اعرابی بودند که اصلشان به ایران و سرزمینهای شرق خلافت بر می‌گشت. یک بخش از عرب‌های سپاه که مضریه نامیده می‌شدند، تحت رهبری فرماندهی از قبیله تمیم^(۱۷) بودند. قبیله مزبور شامل گروهی از اعراب می‌شدند که با کوفه، بصره، مرو، اصفهان و به طور کلی با سرزمینهای شرق خلافت مرتبط بودند و هیچ‌گاه در سرزمین‌های غرب خلافت تماسی نداشتند تا اینکه نهضت عباسیان پای آنان را به مصر و شمال آفریقا کشاند. قاتل مروان - عمر بن اسماعیل - که پرچم‌داری سپاه^(۱۸) را به عهده داشت اهل بصره بود. او به اعراب قبیله مذحج تعلق داشت اما در زمره موالی بود. او تحت شرایطی با مردانش به فارسی سخن می‌گفت، و با شعار «جوانگان، دهید»^(۱۹) [ای جوانان بزنید و بکشید] آنان را به جنگ ترغیب و تحریض می‌کرد. قسمت عمده‌ای از سپاهیان عباسی بلافاصله بعد از کسب پیروزی‌هایی [در مصر و شمال آفریقا] به سرزمین‌های شرق باز گشتند و زمانی که صالح بن علی در ۱۳۷ ق / ۷۵۵ م، مصر را ترک کرد اکثر اقامتگاه‌های نظامی آنان در العسکر رو به ویرانی نهاد. با این حال العسکر تا زمان احمد بن طولون باقی بود و به نظر می‌رسد که تا آن هنگام به عنوان محل اقامت حکام عباسی و سربازانشان بوده است.^(۲۰) فهرست حکام مصر در میان سالهای ۱۳۲ ق / ۷۵۰ م و ۱۹۶ / ۸۱۲ - سال وقوع جنگ بین امین و مأمون - نشان می‌دهد که حکامی که اولین بار منصوب شدند در زمره حامیان اصلی عباسیان بودند، آنان در به قدرت رسانیدن عباسیان نقش مهم و مؤثری داشتند. حکومت مصر غالباً به برخی از اعضای خانواده عباسی، به ویژه افرادی که از خویشاوندان نزدیک خلیفه وقت بودند اعطاء می‌شد. در خلال دورانی که شماری از حکام غیر منسوب خلیفه، عهده‌دار حکومت مصر بودند، دیده می‌شد که عده‌ای از آنان از میان فرماندهان نظامی و عده‌ای دیگر از حکام ایالات دیگر امپراتوری بودند و لذا این افراد بیش از آن که وابسته به طبقه نظامی باشند به طبقه

دیوانسالاران تعلق داشتند. در سه یا چهار مورد، عرب‌های مصر به عنوان حکام آن دیار عمل کردند اما اصولاً چنین رویه‌ای غیر معمول و خلاف عرف بود، چرا که مطابق یک روال معمول، حکام مصر از سرزمین‌های شرق خلافت برگزیده می‌شدند؛ تعدادی از این حکام ایرانی بودند، نظیر ابوعون از منطقه جرجان وهرثمة بن‌اعین که از خطه بلخ بود.^(۲۱)

اکثریت حکام از اعراب بودند اما بنابر ارتباط عمیقی که با ایران داشتند می‌توان آنها را تلویحاً از پیروان و وابستگان به ایران، به حساب آورد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که موسی بن‌کعب سال‌ها به عنوان داعی عباسیان در نقاط دور افتاده خراسان اقامت داشته است.^(۲۲) محمد بن‌اشعث در سال ۱۳۰ هجری، در دوران ابومسلم، حاکم فارس بود^(۲۳) و از خاندان مهلب بود که یزید بن‌حاتم نیز به این خاندان تعلق داشت. بارها حکامی برای خراسان تعیین شده بود که از میان عباسیان بودند که اینان را می‌توان به عنوان نمایندگان بین‌النهرین و ملتزمین رکاب خلیفه در بغداد دانست. یکی از خصایص بارز این گروه از حکام، تغییر مکرر آنان بود بنابراین مدت میانگین حکومت حاکمان، کمتر از یک سال و نیم بود. آمد و رفت مداوم حکام و ملتزمین‌شان می‌بایست به نوبه خود، روابط میان مصر و ایران را سرعت می‌بخشید اما چنین نشد.

نوع و شیوه سازماندهی سپاهیان در مصر، در دوره عباسیان به طور کامل روشن و مشخص نیست. صالح بن علی «۲۰۰۰ مرد جنگی (مقاتل) به سپاهیان مستقر در مصر افزود»^(۲۴) شاید این عمل به معنای آن باشد که او تشکیلات نظامی را تا حد زیادی گسترش داد. به نظر می‌رسد که عباسیان در مصر^(۲۵) با تأسیس «اربعا»، سربازان را به چهار لشکر تقسیم کرده بودند.

جاحظ در یکی از آثار خود اشاره می‌کند که سپاهیان خلیفه به پنج لشکر تقسیم می‌شده‌اند: خراسانی‌ها، ترک‌ها، وابستگان موالی یا پناه جوینان (Clients)، عربها و

«بنوی‌ها»^(۲۶) یعنی «ابناء»؛ این قسم پنجم نشانگر آن است که دو لشکر از لشکریان مستقر در مصر ایرانی بوده‌اند: خراسانی‌ها و ابناء. ورود هزار نفر از ابناء به مصر، در سال ۱۹۴ هجری در منابع گزارش شده است.^(۲۷)

به نظر می‌رسد که نهادی به نام «شُرطه» به عنوان نیروی پیاده نظام دائمی بود. که هر گاه ضرورت ایجاب می‌کرد برای تقویت آن از بقیه نیروهای «اهل الدیوان» استفاده می‌شد. در دوران حکمرانی حکام عباسی، دو شُرطه در مصر وجود داشته: یکی [شُرطه مستقر در] العسکر- الشُرطه العلیا.^(۲۸) و دیگری شُرطه فسطاط. کندی در اثر خود فهرست کاملی از سران و فرماندهان شُرطه را آورده است. طبق این فهرست در دوران مورد بحث ما، فرماندهان شُرطه عمدتاً عرب و اکثراً از اعراب مصر بوده‌اند. اگر چه فهرست مزبور بیشتر مربوط به شُرطه فسطاط بود و اسامی فرماندهان شُرطه العسکر تنها یک یا دو بار در آن آمده است.^(۲۹)

این احتمال وجود دارد که سربازان مستقر در مصر، دو لشکر اصلی بودند: یکی عرب‌های مصر همانند شُرطه فسطاط و دیگری سربازانی که متعلق به سرزمینهای شرق خلافت بودند، این سربازان که در زمره حامیان اصلی حاکمان بودند، عمدتاً ایرانی بودند و با شُرطه العسکر - الشُرطه العلیا - ارتباط داشتند.

کندی در اثر خود اسامی سربازانی را که در قرن دوم (در دوران خلافت عباسیان) از خارج از مصر، به آن کشور وارد شده‌اند را ثبت کرده است. طبق نوشته او در سال‌های ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۴ هجری سربازان مورد اشاره وارد مصر شده‌اند. اگر چه بدون شک سنوات ورود سربازان تنها محدود به موارد مزبور نمی‌شود. در واقع در کتاب کندی می‌خوانیم که آسری بن‌الحکم که از اهالی خراسان و متعلق به «جُنْدِ» لیث بن فضل بوده، در دوره حکمرانی الرشید^(۳۰) وارد مصر شده است. بنابراین ورود او در میان سال‌های ۱۸۲ و ۱۸۷

یعنی در زمانی که لیث حاکم بوده اتفاق افتاده است و نه در یکی از سال‌های پیش‌گفته و احتمالاً اکثر حکام، بعضی از نفرات خود را وارد سپاه کردند. بنابر اسناد و مدارک موجود، بعضی از خانواده‌هایی که در دوران مورد بحث ما از سرزمین‌های شرق خلافت آمده بودند در مصر استقرار یافتند. به دو نفر از اعضای خانواده مهلب در منابع اشاره شده، که به ترتیب ۲۴ و ۲۹ سال بعد از عزیمت یزید بن حاتم در مصر بودند.^(۳۱) از قرن دوم خاندان عبدالجبار الازدی نخستین خراسانی‌هایی بودند که در سال ۱۵۰ هجری با مصر ارتباط داشتند لذا از اواسط قرن دوم به بعد رد پای این خاندان در تاریخ مصر مشهود است. عبدالجبار که از صاحب منصبان منصوب منصور [خلیفه عباسی] در خراسان بود، در سال ۱۴۱ هجری به واسطه شورش که ایجاد کرده بود، دستگیر و اعدام شد. خاندان عبدالجبار به دهلق انتقال داده شدند تعدادی از آنها در اثر تهاجم هندیان به اسارت درآمدند و بقیه که گریختند، بار دیگر موقعیت مطلوبی بدست آوردند.^(۳۲) به نظر می‌رسد که آنها در راه فرار، به مصر رسیده باشند. استقرار سربازان عباسی در مصر، مهاجرنشین‌هایی را در آن کشور ایجاد کرد، نظیر مهاجرنشین‌های قیروان و بقایه در شمال آفریقا. چنان‌که یعقوبی به طور ضمنی به آنها اشاره کرده است.^(۳۳)

موقعیت خراسانی‌ها در مصر، در زمان جنگ میان امین و مأمون تقویت شد، زیرا خراسانی‌ها در این جنگ به طور طبیعی جانب مأمون را گرفتند. آنها سرانجام بر ایالتی از مصر تملک یافتند و در آنجا سلسله‌ای نیمه مستقل بنیان نهادند، سلسله‌ای که الشری بن الحکم و فرزندانش در حدود یازده سال، از ۲۰۰ تا ۲۱۱ هجری، در رأس آن بودند. خراسانی‌ها نه تنها قادر بودند که عرب‌های مصر را تحت سیطره و کنترل خود در آورند بلکه در میان خود نیز به جنگ و نزاع می‌پرداختند. در ارتباط با این وقایع قابل ذکر است که خاندان عبدالجبار که پیشتر به آن اشاره شد در اواخر قرن دوم هجری جزء افراد مهم و با نفوذ خراسانی‌ها در مصر بودند.^(۳۴) سرنگونی سلسله الشری [بن الحکم] توسط عبدالله بن طاهر، که از ایرانیان اهل

پوشنج [پوشنگ] در نزدیکی هرات^(۳۵) بود، به منزله ورود آرام تعداد سپاهیان بیشتری از ایران به مصر بود. بسیاری از ایرانی‌ها به طور طبیعی در زمره پیروان عبدالله بن طاهر بودند. اسامی بعضی از آنها در منابع آمده است. در میان آن‌ها می‌توان به افرادی از خاندان سامانی که حاکم اسکندریه بودند اشاره کرد.^(۳۶) در حدود چهار سال بعد، عبدالله بن طاهر با [طغیان] یک سردار مشهور ایرانی به نام افشین مواجه شد. افشین در فکر پایان بخشیدن به آشوبها و ناآرامی‌ها بود. عملیات و اقدامات او در ایام دیدار مأمون [از خراسان] در سال ۲۱۷ هجری، هنوز ادامه داشت. بعد از عبدالله بن طاهر، تعداد قابل توجهی از حکام مصر، ایرانی بودند و عرب‌ها تقریباً به طور کامل از حوزه قلمرو نظامی حذف شدند. می‌توان اسامی بسیاری از ایرانیان را در فهرست سران و فرماندهان و محافظان یافت، اما ترک‌ها که در مصر برای اولین بار در سال ۲۱۴ هجری ذکر از آنان به میان آمده،^(۳۷) به تدریج ایرانیان را از امور نظامی کنار زدند و خود جانشین آنان شدند. چنان‌که تا زمان ابن طولون، ایرانیان کاملاً به حاشیه رانده شدند، به گونه‌ای که دیگر در مصر از موقعیت مهمی، در امور نظامی برخوردار نشدند.

درباره اکثر صاحب منصبان غیرنظامی در مصر، در قرن دوم هجری آن چنان اطلاعات اندک و نادر است که حتی نمی‌توان تابعیت و ملیت آنان را دانست، امر خراج عموماً در دست حکام بود. ابوقطفه (۱۶۴ق)^(۳۸) و عمر بن مهران (۱۷۶ق)^(۳۹) دو والی ویژه خراج بودند که به سرزمین‌های شرق خلافت تعلق داشتند. اسامی صاحب البرید به ندرت در منابع ذکر شده است: واضح^(۴۰) (۱۶۹ق) و یزید بن عمران^(۴۱) (۱۷۴ق) از سرزمین‌های شرق خلافت بودند. قاضیان مصر در ابتدا از اعراب مصری بودند. نخستین قاضی غیرعرب مصری که در سال ۱۶۴ هجری منصوب شد، کوفی بود، بعد از آن افرادی که از سرزمین‌های شرق خلافت بودند به کرات به عنوان قاضی [مصر] منصوب شدند. العمری که از سال ۱۸۵ تا ۱۹۴ هجری در منصب قضا بود، اعمال فساد آمیز و فاسقانه رایج در بغداد زمان [هارون] الرشید را به مصر

آورد. راویان مصر در قرن دوم از جمله دو تن خراسانی، احتمالاً می‌بایست همراه با سپاه فاتح عباسی در اوایل قرن [دوم] به مصر آمده باشند، از این راویان دو تن اهل بصره و چهار یا پنج نفر از کوفه بودند.^(۴۲) وقتی عمر بن مهران عامل خراج شد، سرپرستی و نظارت به «ضیاع» و عقار^(۴۳) نیز به او سپرده شد. وضع ضیاع و عقار هنگامی به روشنی معلوم می‌شود که اشاره‌ای ضمنی به عامل زبید در البُحیره^(۴۳) (۱۸۴ ق) شود. این امر نشان می‌دهد که منطقه وسیعی از اراضی مصر، در آن زمان در تملک همسر خلیفه بوده است. در منابع، از عامل هرثمة بن اعین در ضیاع او در مصر به سال ۱۹۶ هجری سخن به میان آمده است.^(۴۴) در حالی که هرثمة تقریباً بیست سال قبل از تاریخ مذکور مصر را ترک کرده بود.

می‌توان به صالح بن شیرزاد به عنوان فردی که در ایرانی بودنش هیچ تردیدی نیست اشاره کرد که در سال ۲۱۴ هجری عامل خراج بوده است^(۴۵) به نظر می‌رسد که احمد بن محمد بن مدبّر^(۴۶) در سال ۲۴۷، در مصر عامل خراج بوده است.^(۴۷) او این منصب را در زمان ورود ابن طولون در سال ۲۵۴ هجری نیز بر عهده داشته است. ابراهیم، برادر احمد، صاحب منصب مهم و برجسته‌ای در بغداد^(۴۸) بود. اگر چه نسبت خانوادگی او - رستیسانی^(۴۹) - به جایی نامعلوم اشاره دارد ولی با این حال او اصالتاً ایرانی بوده است. احمد در مصر دارای ملک و مایملک بود.^(۵۰) یوسف بن ابراهیم بن الدایه، برادر خوانده ابراهیم بن المهدی، یا به احتمال قوی برادر خوانده المعتصم، دبیر ابراهیم بن المهدی بود و توسط او در سامرا به کار گمارده شده بود. اندکی بعد از مرگ ابراهیم بن المهدی در سال ۲۲۴ هجری یوسف بن المهدی «به همراه خانواده و ملتزمینش به مصر نقل مکان کرد تا در املاک اشخاصی که در مصر اقطاعی داشتند به کشت و زرع بپردازد. در آن زمان قدرت فرماندهان ترک در دربار معتصم رو به فزونی، و قدرت ولی نعمتان آنها رو به افول بود. مصر کشوری حاصلخیز و غنی بود و بیشتر اراضی آن اقطاع داده شده بود. عواید و درآمدهای مصر در دست احمد بن مدبّر (?) و

همکارانش بود. مصر از بلواها و نا آرامی‌هایی که توسط فرماندهان ترک در بغداد ایجاد می‌شد، بسیار دور بود».^(۵۱)

یوسف بن ابراهیم ضیاع بسیاری در مصر داشت، که به نام او در سال ۲۵۰ هجری ثبت شده بود.^(۵۲) او در دوران حکمروایی ابن طولون درگذشت.^(۵۳) از برادر او، اسحاق، نیز در مصر ذکری به میان آمده است.^(۵۴) احمد، فرزند یوسف، مؤلف زندگانی ابن طولون و آثار دیگر در میان سالهای ۳۳۰ و ۳۴۰ درگذشت. به نظر می‌رسد که او زندگانی خود را در مصر سپری کرده باشد.^(۵۵)

در اینجا لازم است اشاره‌ای هم به یک بازرگان ایرانی به نام وثیمه بن الفرات شود که از ایران تا اسپانیا سفر کرد. او که در مصر رحل اقامت افکنده بود. در سال ۲۳۵ هجری در آنجا درگذشت. فرزند او، عُمَازَه، که در سال ۲۸۹ هجری درگذشت، به عنوان یک مصری محسوب می‌شود و هر دوی آن‌ها مورخان مشهوری بودند.^(۵۶)

یکی از طرفداران المستنصر که در حوالی ۲۴۷ هجری با تغییر قیافه به مصر گریخته بود در فسطاط با عده کثیری از اهالی بغداد مواجه شد. لذا از ترس شناخته شدن، در آن شهر احساس امنیت نمی‌کرد.^(۵۷)

طرفداران و هواداران ابن طولون عمدتاً ترکان بودند، اما در زمره آنان، نام شماری از ایرانیان یا اهالی بین‌النهرین، نظیر الواسط نیز ذکر شده است. از جمله آنان می‌توان به نام مورخ [مشهور] احمد بن ابی یعقوب که از اعقاب واضح بود اشاره کرد. به نظر می‌رسد که او سال‌های ابتدای زندگی خود را در سرزمین‌های شرق خلافت گذرانده باشد. او در سال ۲۶۵ هجری عامل خراج برقه بود.^(۵۸) و دو شعر در سوگ سقوط خاندان طولون در سال ۲۹۲ هجری سروده است. اگر چه او مصر را موطن خود نساخت، اما مدت زیادی از عمر خود را، در آنجا گذراند.^(۵۹) ابن طولون با گماردن دبیری مصری، به جای دبیری از عراق، از سنت مرسوم

و معمول فاصله گرفت.^(۶۰) یکی از خاندان‌های برجسته و مهم سرزمین‌های شرق خلافت که در دوران خاندان طولون در مصر استقرار یافت خاندان مادرایی‌ها بود. سمعانی معتقد است که خاندان مزبور از منطقه‌ای واقع در جوار بصره به مصر آمده بود.^(۶۱) نام یکی از اجداد آن‌ها رستم بود، از این نکته می‌توان استنباط کرد که خاندان مزبور ایرانی‌الاصل بوده است. اصطخری از آن‌ها به عنوان یک خاندان ایرانی یاد می‌کند که توانسته بودند همانند برمکیان و خانواده سهل که ذوالریاستین به این خاندان تعلق داشت، در نظام دیوانسالاری [مصر] موقعیت بالا و ممتازی را احراز کنند.^(۶۲) به نظر می‌رسد که خاندان یاد شده در نیمه دوم قرن سوم، در بین‌النهرین دارای موقعیت و مرتبه نازل و پایینی بوده باشد.^(۶۳) در سال ۲۷۲ هجری یکی از افراد خاندان مزبور به نام علی بن احمد به مصر آمده است.^(۶۴) او وزیر خمارویه و وزیر جیش که بعد از خمارویه روی کار آمده بود شد و در سال ۲۸۳ هجری در مصر ترور گردید.^(۶۵) به بقیه اعضای خاندان مزبور، در تاریخ آن دوران مصر اشاره شده است. دو تن از افراد مهم آن‌ها به نام ابوزنبور و محمد بن علی، فرزند وزیر خمارویه که تماس و ارتباط نزدیکی با مراکز اصلی اداری در بغداد داشتند، و به دفعات مختلف به عنوان وزیر به خلیفه پیشنهاد شده بودند.^(۶۶) ابوزنبور مناصب مهمی را خصوصاً در ارتباط با خراج بر عهده داشت، او در سال ۳۱۷ هجری درگذشت.^(۶۷) محمد بن علی، در اواخر دوران طولونیان از ۲۸۳ تا ۲۹۲ هجری منصب وزارت را بر عهده داشت و بعد از آن نیز دارای مناصب مهم و عالی بود. او در ۳۱۸ هجری، ابوزنبور را به عنوان عامل خراج تعیین کرد و خود عملاً در زمان ورود اخشیدی‌ها حاکم واقعی مصر بود، اگر چه او با اخشیدی‌ها مخالف بود ولی با این حال در دوران این سلسله نیز موقعیت مطلوب و مناسبی را احراز کرد. سرانجام او در سال ۳۴۵ هجری درگذشت.^(۶۸) ابوزنبور ثروت هنگفتی که توسط خاندان مادرایی‌ها گردآوری شده بود را تنها در یک مورد خاص، مبلغی به میزان ۱/۱۰۰/۰۰۰ دینار برآورد کرده است.^(۶۹) عواید و

درآمدهای خالص املاک محمد بن علی در مصر به جز عواید حاصل از خراج مبلغی به میزان ۴۰۰/۰۰۰ دینار بوده است.^(۷۰) آخرین فرد از خاندان مادرایبی‌ها که ذکری از او به میان آمده و در واقع یک مصری محسوب می‌شد، در ۳۹۲ هجری درگذشت.^(۷۱) خاندان ابن‌الفرات یکی دیگر از خاندان‌های برجسته و مهم سرزمین‌های شرق خلافت است که با مصر ارتباط داشته است. در حدود اواخر قرن سوم خاندان مزبور نفوذ زیادی در محافل رسمی - اداری بغداد یافته بود چنانکه دو نفر از افراد این خاندان به مقام وزارت دست یافته بودند. مشهور است که اصل این خاندان از نهروان^(۷۲) در نزدیکی بغداد بوده است. اگر [دیدگاه] دکتر تلکوویست (tallqvist) مبنی بر وجود رابطه میان این خاندان با نوفل بن الفرات (که در مصر در سالهای ۱۴۱ تا ۱۴۳ ق، عامل خراج بوده)^(۷۳) و وثیمه و فرزندش عماره که پیشتر مورد اشاره قرار گرفت؛^(۷۴) صحیح باشد، باید گفت که ارتباط این خاندان با مصر، یک دوره بسیار طولانی را شامل می‌شود، در حالی که به نظر می‌رسد چنین رابطه‌ای محرز نبوده است. الفضل بن جعفر بن الفرات، برادرزاده وزیر بخت‌برگشته مقتدر، که به واسطه امر ازدواج، با خاندان الاخشید هم پیمان و متحد شده بود، توانست با تحرک و تلاش خود و نیز با حمایت‌های خود، از خاندان الاخشید زمینه سيطرة آنها را در مصر فراهم سازد. الفضل «بازرس و ناظر» سوریه و مصر بود و لذا در دوره حکمروایی الاخشیدی‌ها برای مدتی در مصر اقامت داشت. بعد از درگذشت او در سال ۳۲۷ هجری فرزندش جعفر، مشهور به جنزابه یکی از صاحب منصبان اصلی و مهم حکومت اخشیدی شد و زمانی که فاطمیان روی کار آمدند او در مقام وزارت بود.^(۷۵)

قضات مصر در قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم، اغلب از عرب‌های مصری نبودند. عده‌ای اهل سوریه و بیشتر آنها اهل بغداد بودند. راویان مصر در قرن سوم بنا بر فهرست سیوطی عبارت بودند از: ۲ نفر از کوفه، دو نفر از بصره، ۲ یا ۳ نفر از بغداد، ۱ نفر از واسط، ۱ نفر از رقه، ۳ نفر از مرو، ۱ نفر از جرجان و ۱ نفر از ری؛ در بخش مربوط به قرن چهارم تا سال ۳۶۰

هجری ارقام راویان به این ترتیب بود: ۲ نفر از بغداد، ۱ نفر از واسط، ۱ نفر از مرو، ۱ نفر از ری، ۱ نفر از دینور، ۱ نفر از قزوین، ۱ نفر از نیشابور، ۱ نفر از نسا. برخی از مؤلفان و نویسندگان سرزمین‌های شرق خلافت که در دوران مورد اشاره با مصر ارتباط داشتند، جدای از متکلمین و فقها، در زمره افراد پیش‌گفته محسوب شده‌اند. ارائه فهرست کاملی از آنها کار مفیدی است. ابونواس، شاعر مشهور دربار [هارون] الرشید که احتمالاً ایرانی‌الاصل بوده، گرچه تاریخ اوایل زندگی او چندان واضح و روشن نیست، در یکی از سال‌های ۱۹۰ یا ۱۹۱ هجری از مصر دیدار کرده است. عبدالملک بن هشام که اهل بصره و مؤلف سیره معروف پیامبر بود، در ۲۱۸ هجری در فسطاط درگذشت. وثیمه در سال ۲۳۵ هجری و فرزندش عماره در سال ۲۸۹ هجری درگذشتند. هر دو اینان مورخ بودند چنان‌که پیشتر مورد اشاره قرار گرفت. ابویشر دولابی که اصالتاً اهل ری و مورخ بود، و در حدود ۲۶۰ هجری به مصر آمده بود،^(۷۶) در ۳۱۰ هجری درگذشت: به یعقوبی که از مورخان و جغرافی‌دانان این دوره بود، پیشتر اشاره شد. یموت بن المزری که اهل بصره بود و اغلب از مصر دیدار می‌کرد در ۳۰۴ هجری درگذشت. به احمد بن یوسف بن الدایه که مورخ بود پیشتر اشاره شد. او در کتاب خود به نام مکافئه دو یا سه روایت نقل می‌کند که یعقوبی آن را به وی منتسب نموده بود. مسعودی که از یک خاندان اهل بغداد بود و احتمالاً او را باید بزرگترین مورخ آن عصر دانست چند بار از مصر دیدار کرده بود. او در سال ۳۵۴ هجری درگذشت. عبدالله‌الفرغانی ادامه دهنده و دنباله‌رو طبری از مدتی قبل از سال ۳۲۹ هجری تا زمان مرگش در سال ۳۶۲ هجری در مصر سکونت یافته بود.^(۷۷)

نتیجه

از مباحث مطرح شده در این مقاله می‌توان به اجمال نتیجه گرفت که هیچ سند و مدرکی

دال بر وجود رابطه گسترده میان ایران و مصر تا اواخر امویان در دسترس نیست. هر چند شماری از ایرانیان، حتی در قرن اول هجری در مصر حضور داشتند در آن زمان تحرکات و جابجایی‌هایی از عراق به مصر وجود داشت. در دوران عباسیان ایرانیان بر مصر سلطه و سیطره داشتند و عملاً نوعی تسلط نظامی از سوی ایرانیان بر مصر به چشم می‌خورد، که بیش از یک قرن به طول انجامید. به دنبال آن نظام دیوانسالاری و شیوه‌های حکمرانی ایرانی، توسط دبیران از عراق به مصر انتقال و تا مدت‌های مدیدی ادامه یافت. بهره‌کشی از مصر در جهت منافع وابستگان به دربار بغداد و دیگر افراد متعلق به سرزمینهای شرق خلافت دقیقاً از همان اوائل [فتح] مصر آغاز شده بود و به نظر می‌رسد که این شیوه در بقیه دوران خلافت همچنان ادامه داشته است. چنین روایی سبب شد تا شماری از ایرانیان و یا افراد ایرانی شده نه تنها در فسطاط بلکه در دیگر نقاط روستایی مصر حضور مستمر یابند. بعضی دیگر از آنان نیز به همین صورت به مصر آمدند. از جمله برای تحقیق و تفحص در آداب و سنن مصریان. می‌توان حدس زد که یک جریان منظم تجاری میان بغداد و مصر وجود داشته است. اگر چه در منابع و مأخذ ذکر شده، تنها به یک بازرگان اشاره شده است.

پی نوشتها:

۱. گفتار حاضر ترجمه مقاله ای است با عنوان:

Rhuvon; Guest; "Relations Between persia And
Egypt under Islam up to The fatmid period"

برگرفته شده از کتابی با این مشخصات:

A volume of oriental studies, presented to Edward

G. Browne, on His 60th Birthday (7 february 1922)

Edited By T. W. Arnold And Reynold A. Nicholson.

First published 1922 By university press. cambridge

Reprintid 1973 By philo press CV. Amesterdam.

۲. تقی الدین [مقریزی]، [المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والاثار]، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. ابن عبد الحکم، نسخه خطی موجود در موزه بریتانیا، برگ ۴۹ a.

۴. همان، برگ ۴۸ b.

۵. مُشْتَبِه: [؟]، ص ۳۳۴؛ [ابراهیم بن محمد] ابن دقماق، [الانتصار لواسطة عقد الامصار]، ج ۴، ص ۳۹؛

[جلال الدین] سیوطی [حسن المحاضرة]، ج ۱، ص ۱۳۱؛ [محمد بن یوسف] کندی، [کتاب الولاة وکتاب

القضاة مصر]، ص ۷۰.

۶. کندی، همان، ص ۲۸.

۷. سیوطی، همان، ج ۱، ص ۱۲۸.

۸. [محمد بن جریر] طبری، [الرسائل والملوک]، ج ۱، ص ۴-۲۹۴؛ سمعانی [الانساب]، ص ۲۸۸.

۹. [مقریزی]، خطط، ج ۱، ص ۲۹۸.

۱۰. ابوعبدالله محمد ابن سعد، [الطبقات الکبری]، ج ۵، ص ۳۹۱؛ سمعانی، همان، ص ۲۸۸ b؛ احمد بن محمد

ابن عذارى [مراکشى، البیان المغرب فی اخبار الاندلس والمغرب]، ج ۱، ص ۱۵؛ [احمد بن محمد] مقری

[تلمسانی، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب]، ج ۱، ص ۳.

۱۱. طبری، همان، ج ۱، ص ۲۰۶۴؛ ابن عذارى، همان، ج ۱، ص ۲۴؛ کندی، همان، ص.

۱۲. کندی، همان، [ص؟].

۱۳. الرحمة الغیثیه، ص ۳: سیوطی، همان ج ۱، ص ۱۱۴؛ کندی، [همان، ص ۹].
۱۴. سیوطی، همان، ج ۲، ص ۷.
۱۵. کندی، همان ص ۶۲.
۱۶. سیبلد (seybold)، ص ۱۹۱.
۱۷. کندی، همان، ص ۹۹، ۱، ۹.
۱۸. همان، ص ۹۶.
۱۹. طبری، همان، ج ۳، ص ۵۱.
۲۰. نگاه کنید به: **خطط**، ج ۱، ص ۳۰۴.

21. Bib. G. Ar., vii, 305.

۲۲. [احمد بن داوود ابوحنیفه]، **الاخبار الطوال**، ص ۳۳۷.
۲۳. طبری، همان، ج ۲، ص ۲۰۱؛ [لسترینج در خصوص «فارس» می نویسد: «در شمال باختری قاین ناحیه ای است که آن را بنام دشت بیاض (دشت سفید) ضبط کرده اند و اکنون ایرانیان آن را دشت پیاز گویند. کرسی این ناحیه شهر «فارس» بود و حمدالله مستوفی درباره آن گوید ییلاق امن تون و گناباد است» جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی ۱۳۶۷، ص ۳۸۴.م]
۲۴. کندی، همان، ص ۱۰۳.
۲۵. **جا حظ**، همان، ص ۷۱.
۲۶. **جا حظ**، ترجمه هارلی ووکر (Harley Walker) با این مشخصات:

J.R.A.S. 1915, P. 637.

۲۷. کندی، همان، ص ۱۴۷.
۲۸. مقریزی، **خطط**، ج ۱، ص ۳۰۴، ۱، ۳۰.
۲۹. کندی، همان، ص ۱۴۷.
۳۰. همان، ص ۱۴۸.
۳۱. همان، ص ۱۳۵، ۱۳۸.
۳۲. طبری، همان، ج ۳، ص ۱۳۴-۶.

33. Bib. Geo. Arab., Vii - 348 , 350.

۳۴. کندی، همان، ص ۱۶۵.

۳۵. [شمس‌الدین احمد] ابن خلکان، [وفیات الاعیان و انباء الزمان]، ج ۱، ص ۲۶۰، ۲۳۵.
۳۶. کندی، همان، ص ۱۸۴.
۳۷. همان، ص ۱۸۸.
۳۸. همان، ص ۱۲۳.
۳۹. طبری، همان، ج ۳، ص ۶۲۶.
۴۰. همان ج ۳، ص ۵۶۱.
۴۱. کندی، همان، ص ۳۸۴.
۴۲. مطابق با فهرست سیوطی.
۴۳. کندی، همان، ص ۳۹۲.
۴۴. همان، ص ۱۴۹.
۴۵. همان، ص ۱۸۵.
۴۶. یا، مدبّر، هر دو تلفظ و بیان صحیح است.
۴۷. [مقریزی]، خطط، به اهتمام ویت (Wiet)، ج ۲، ص ۸۱ یادداشت ۱.
۴۸. طبری، [همان، ص ۹]: [ابوالفرج اصفهانی]، اغانی، ص ۲.
۴۹. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۳۴۴.
۵۰. ابن سعید، فرگ (Frag)، ص ۱۶.
۵۱. احمد بن یوسف، المکافئه (قاهره، ۱۹۱۴) مقدمه، ص ۱۴.
۵۲. همان، ص ۱۱۵.
۵۳. یاقوت [حموی]، [ارشاد الادیب معجم الاءباء]، ج ۲، ص ۱۵۹.
۵۴. [احمد بن یوسف]، المکافئه، مقدمه، ص ۲.
۵۵. یاقوت، ارشاد، ص ۹.
۵۶. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۱۷۱.
۵۷. احمد بن یوسف، المکافئه، ص ۳۶.
۵۸. ابن سعید: فرگ (Frag)، ص ۶۲.
۵۹. کندی، همان، ص ۲۵۲ و ۲۵۰.
۶۰. ابن سعید: فرگ (Frag)، ص ۱۵.

۶۱. همان، برگ ۴۹۹.

62. Bib. Geog. arab., i. 146.

۶۳. هلال الصابی، [کتاب الوزراء]، ص ۹۲.

۶۴. فرزندش در همین سال در سن ۱۴ سالگی به مصر آمد. مقریزی؛ **خطط**، ج ۲، ص ۱۵۵.

۶۵. ابن سعید: همان، ص ۱۶۳.

۶۶. عربی: ص ۷۳.

۶۷. نگاه کنید به: هلال و عربی.

۶۸. هلال: عربی؛ ابن سعید؛ **خطط**، ج ۲ ص ۱۵۵.

۶۹. هلال: همان، ص ۴۵.

۷۰. مقریزی؛ **خطط**، ج ۲، ص ۱۵۵.

۷۱. سمعانی: برگ ۴۹۹.

۷۲. هلال: همان، ص ۸.

۷۳. کندی همان، ص ۱۰۹ و ۱۰۸.

۷۴. ابن سعید: همان، ص ۹۴ و ۹۳.

۷۵. نگاه کنید به ابن سعید: ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۱۰.

۷۶. سمعانی: برگ ۲۳۳b.

۷۷. موزه بریتانیا، نسخه خطی صَفَدی، ملحقات (Add) ۲۳۳۵، برگ ۲۰، ذهبی، موجود در بخش نسخه‌های

شرقی (= Or) برگ ۷۹b.